

آیا گفتوگو امکان‌پذیر است؟

گفتوگویی رضا کیانیان و احمد زیدآبادی درباره ضرورت «گفتوگو»

اعتماد | پیشنهاد گفتوگو را رضا کیانیان داد؛ در واقع پیشنهاد داد گفتوگو کند با کسی که به گفتوگو اعتقاد دارد؛ آن هم در این روزگار که بیشتر دوران سنگربندی است تا نشستن دور میز و صحبت کردن. تحریریه «اعتماد» احمد زیدآبادی را پیشنهاد کرد و آقای زیدآبادی هم استقبال کرد. در حالی که جامعه ایران فضایی به شدت دوقطبی را تجربه می‌کند، این دو نفر از جمله معدود کسانی بودند که پی راه میانه‌ای می‌گشتند. هر دو رُک و بی‌پروا هستند، زیاد تابع جو زمانه نیستند و گاهی حرف‌هایی می‌زنند که به مذاق جو عمومی جامعه خوش نمی‌آید. حالا هم در فضای دوقطبی‌شده کنونی، از راه میانه یا آن‌طور که این روزها مُد شده از وسط‌بازی، دفاع می‌کنند. در این گفتوگو که فقط ایده کلی‌اش با دو طرف مطرح شده بود و زمان زیادی هم برای هماهنگی‌اش طی نشد، کیانیان و زیدآبادی زود مود یا به قول امروزی‌ها فاز هم را گرفتند و گفتوگو بدون هدایت مجری راه خودش را پیدا کرد. آنچه می‌خوانید گزیده‌ای از گفتوگو این دو است. متن کامل را می‌توانید در وبسایت اعتمادآنلاین بخوانید. همچنین می‌توانید ویدیوی کامل این گفتوگو را در وبسایت و حساب روزنامه در آپارات و یوتیوب مشاهده کنید.

کیانیان: خوشحالم که با شما صحبت می‌کنم و روبه‌روی شما نشسته‌ام، قرار هم نیست این پرسش و پاسخ باشد، قرار است با هم حرف بزنیم. من يك آدم هنری هستم، يك زمان به سیاست گرایش داشتم، اما بعدا کنار گذاشتم چون دیدم اصلا مرد آن میدان نیستم و کارم هنر است. در هنر هم چندمنظوره هستم. ذات کار هنری گفتوگوست زیرا ما به عنوان هنرمند پنجره‌هایی را رو به مردم باز می‌کنیم که تا به حال از آن پنجره ندیده بودند. هنرمند معتقد است جهان را زیبایی نجات می‌دهد. ولی سیاستمدار به این کاری ندارد که جهان را چه چیزی نجات می‌دهد. در واقع جهان را حساب‌و‌کتاب‌هایی موجود نجات می‌دهد. کار من گفتوگوست و همیشه هم طرفدار گفتوگو هستم. شما هم که در اکثر صحبت‌ها یا

مصاحبه‌های‌تان اعتقاد به گفت‌وگو دارید. در نتیجه از این جهت کنار شما نشسته‌ام.

زیدآبادی: من هم خوشحالم که در خدمت شما هستم. همان‌طور که می‌دانید من مقداری از سیاست روزمره کنار گرفته‌ام، اما همان‌طور که ظاهراً ناپلئون می‌گوید سیاست سرنوشت است، گویی مانند این حواس نمی‌شود از آن فرار کرد و هر جا هستیم به نوعی حضور دارد، تاثیر می‌گذارد و تاثیر می‌طلبد، منظور از این نشست هم يك نوع بازگشت به ماجرای سیاست نبود. يك وجه مشترکی بین من و شما وجود دارد. هر دو طرف به نوعی به عمل خشونت‌پرهیز و گفت‌وگو اعتقاد داریم. شاید بد نباشد این گفت‌وگو را هم تعریف کنیم و راجع به آداب، ادب و الزامات آن صحبت کنیم. من برای اینکه توضیح بدهم گفت‌وگو چگونه می‌تواند مورد سوءتعبیر قرار بگیرد، مثالی می‌زنم. سال‌ها پیش در دانشگاه قزوین برای سخنرانی دعوت شده بودم. آنجا صحبت می‌کردم و يك بنده خدا گفت شما مونولوگ می‌کنید و باید دیالوگ داشته باشید و من هم الان حاضرم بیایم با شما مناظره کنم. گفتم خب شما چه کسی هستید؟ چه کاره‌ای؟ چه درسی خوانده‌اید و نماینده‌تان چیست؟ گفت من در دفتر نمایندگی ولی فقیه دانشگاه کار می‌کنم، گفتم این هیچ صلاحیت ویژه‌ای ایجاد نمی‌کند که بیایید این طرف قرار بگیرید. گفت دیدید دروغ می‌گویید و اهل دیالوگ نیستید و اهل مونولوگ هستید و يك طرفه صحبت می‌کنید. گفتم با این منطقی که شما دارید من هم می‌توانم مدعی شوم هر وقت آقای جنتی از تریبون نماز جمعه حرف می‌زند آنجا بایستم بگویم تو که حرف می‌زنی يك جمله هم من باید بگویم، اجازه می‌دهد چنین اتفاقی بیفتد؟ من خودم می‌دانم که سطح چیست. الان هم داستان طور دیگری است، مثلاً شما در کانال‌تان یا جایی مطلبی می‌نویسید و متهم می‌شوید که اهل مونولوگ هستی نه دیالوگ. گفتم چطور اهل دیالوگ باشم؟ می‌گویند بیا و تمام کامنت‌هایی را که اینجا می‌گذاریم پاسخ بده، می‌گویم خب من وقت این کار را ندارم و چنین کاری را مفید فایده نمی‌دانم و 24 ساعت نمی‌توانم در خدمت این باشم. بحث بر سر این است که اولاً گاهی دوستان متوجه نمی‌شوند گفت‌وگو امری داوطلبانه بین دو طرف است و وقتی ما دیالوگ را نفی می‌کنیم به این معناست که من امکان صحبت داشته باشم و شما اصلاً امکان صحبت نداشته باشید. دنیای مجازی امکان حرف زدن برای همه را فراهم کرده و ما می‌توانیم غیرمستقیم یا مستقیم از افکار هم آگاه باشیم.

کیانیان: بله من هم چندین بار چنین تجربه‌ای داشته‌ام. بارها شده راجع به يك فیلم در سال‌های پیش نشستی برگزار کرده‌ایم، مثلاً فیلم را نشان دادیم و بعد کارگردان، بازیگر و فیلمبردار آن بالا نشستند

و با يك منتقدي از منتقدان سينما حرف زدیم و احتمالا مردم هم سوالاتي بالا فرستادند تا ما پاسخ بدهيم. بعد يك دفعه عده‌اي- همان دوران حزب فقط حزب‌الله بود- روي صحنه ريختند و نگذاشتند ما حرف بزنيم و جلسه را به هم ريختند و تمام شد و رفت. يك بار هم در رابطه با يك كمپيني در مورد آب كار مي‌کرديم. تعدادي از دوستان گرايشهاي مختلف از راست راست تا چپ چپ همه را در اينجا هماهنگ كرديم و نشستي گذاشتيم كه آقاي مدني هم - كه مجبور شد از ايران برود- مدير جلسه بود، بعد يك گروه آمدند با پلاكارد و... در سالن نشستند و مي‌گفتند ما بايد حرف بزنيم. گفتم شما اصلا دعوت نبوديد و اگر هم تشریف آورده‌ايد بنشينيد گوش كنيد. بعد آنقدر شلوغ كردند و من هم چون آدم عصبي‌اي هستم و گاهي از كوره در مي‌روم گفتم شما بفرماييد بيرون از سالن كه اين براي من تبديل به داستاني شد. بارها سرم آمده؛ همين كه مي‌گويد كامنت‌هايي مي‌گذارند كه تو چرا جواب ما را نمي‌دهي و من مي‌گويم قاعدتا من نمي‌توانم جواب شما را بدهم چون بايد چند هزار پاسخ بدهم. شما هم تريبوني پيدا كنيد كه داريد و همان اينستاگرام شماست... شما هم در آن بنويسيد. اين ميشود گفتوگو در سطح اجتماعي. اين هنوز در ايران فهميده نشده است. گفتوگو از نظر من گفتوگوي تفكرات گرايشهاست.

زیدآبادي: ما اگر به تاريخ خودمان نگاه كنيم، روشنفكران يا طبقه‌اي كه تحصيلكرده بود و آگاه بود، هميشه از اين نكته مي‌ناليد كه ما داراي افكار و عقايد هستيم كه مي‌توانيم حقانيت آنها را ثابت كنيم و اگر اين افكار و عقايد اجرايي شود، مي‌تواند بن‌بست‌هاي جامعه را رفع كند و آن را به سطحي از سعادت برساند. اما دولت‌ها و صاحبان قدرت كه قدرت استدلال، اقناع و دفاع از برنامه‌هايشان ندارند حاضر به بحث و گفتوگو نيستند. بنا بر اين دفاع از گفتوگو هميشه منطق اهل اندیشه و روشنفكري بوده است. اما الان يكي، دو سالي است كه اين گفتوگو مانند بسياري از مفاهيم ديگر گويي بايد بي‌حيثيت بشود و متاسفانه در فضاي سياسي تا اندازه‌اي هم شده است. وقتي شما از گفتوگو حرف مي‌زنيد خب يك جرم مرتكب شده‌ايد و گويي بايد در جايي حسابي پس بدهيد و به سازش يا دست كشدن از اصول يا همراه شدن با ظلم و جور متهم شويد.

كيانيان: روشنفكران هميشه ادعاي‌شان بر اين است كه ما حرف و راه‌حلي داريم كه كسي گوش نمي‌كند و اگر كسي گوش كند جامعه با سعادت و عدالت همراه ميشود، اما بارها شده كه اشتباه کرده‌اند و مشخصا هم اشتباه کرده‌اند؛ مثلا شما فكر كنيد داغ‌ترين اجتماع روشنفكران در زمان قبل از انقلاب چه بود؟ كانون نويسندگان. كانون نويسندگان مواضعش در قبال انقلاب چه بود؟ بعد چه شد و خودش آيا

از خودشان انتقاد کردند؟ خیر. هیچ‌کدام از خودشان انتقاد نکردند که ما این را گفتیم، چون بعضی از ما (چون من خودم را جزو روشنفکران میدانم) عذرخواهی نمی‌کنیم و هیچ‌وقت فکر نمی‌کنیم که ما هم باید گاهی عذرخواهی کنیم و فقط منتظریم بقیه عذرخواهی کنند. فکر کردن و تغییر عقیده دادن متعلق به انسان است، متعلق به سنگ و... نیست چون سنگ همیشه سنگ بوده و هست. یا مثلا می‌گویند حرف مرد یکی است، چه کسی گفته حرف مرد یکی است؟ به نظر من حرف مرد می‌تواند هزارتا باشد، چون انسان عقل دارد و فکر می‌کند. به هر حال در کشور ما هیچ‌وقت عذرخواهی نمی‌شود، قدرت‌هایی که سر کار هستند هیچ‌وقت عذرخواهی نمی‌کنند. يك اصل گفت‌وگو بر مبنای عذرخواهی است. از نظر من قسمت دیگر این است که از زمان آقای احمدی‌نژاد شروع کردند یکسری مفاهیم را کلا در ایران بی‌آبرو کنند. چرا گفت‌وگو تبدیل به فحش می‌شود؟ به خاطر اینکه جامعه دو قطبی شده؛ یعنی یا این طرف هستیم یا آن طرف و حد وسطی وجود ندارد. از نظر من دو قطب یعنی دو طیف از افرادی هستند که مانند هم فکر می‌کنند، یعنی دو طرفند که شبیه همدند ولی بی‌خود دو طرفند، معلوم نیست چرا دو طرفند. وقتی این‌طور می‌شود که یا يك بخش سفید است و يك بخش سیاه، حالا جای‌شان را با هم عوض کند هر دو، دوتا نهایت هستند، خب من اصلا نهایت نیستم، من این وسطم. تنها چیزی که از جهان، دنیا و مافیها و دولت‌ها می‌خواهم این است که بتوانم به راحتی کارم را انجام بدهم؛ یعنی فیلم بسازم، عکاسی کنم، مجسمه‌سازی کنم و کتابم را بنویسم و چیز دیگری نمی‌خواهم و در عین حال در رفاه باشم و این کارها را بکنم و برای انجام این کارها بجنگم. خب جامعه من را به سمتی می‌برد که مجبورم می‌کند برای این کارها بجنگم و خب من نمی‌خواهم بجنگم. حالا چه باید بکنم و چه کسی را باید ببینم؟ وقتی این دو قطب ایجاد می‌شود، من می‌گویم این را می‌خواهم، چه تو بدهی چه دیگری، فرقی برایم نمی‌کند. خب من می‌شوم سازشکار و وسط‌باز. خب وسط‌باز از کجا آمد؟ وسط چه چیزی؟ چون می‌گویند وسط‌باز کسی است که هم از توبره می‌خورد و هم از آخور، می‌گویم بله می‌تواند این‌طور باشد، اما یکسری هم وسط‌باز هستند که نه از توبره می‌خورند و نه از آخور، خب حالا تکلیف آنها چه می‌شود؟ آن من هستم. این را چه باید کرد؟

زیدآبادی: اینکه فرمودید وسط‌باز کسی است که از دو طرف می‌خورد، البته الان می‌خورد ولی كتك و ضربه می‌خورد. هرچند به من هم کسی گفته بود وسط‌باز، گفتم بین شما و آن نیروی مقابلتان اصلا مگر فضایی هست که کسی بخواهد وسط آن بایستد؟ شما هر دو، یکی هستید و وسطی وجود ندارد، ما اصلا چیز دیگری خارج از شما و معادله‌تان

هستیم. زیرا بالاخره در هر جامعه‌ای تعارض منافع بین افراد، گروه‌ها و... وجود دارد. همه مساله این است که این تعارضها چگونه حل شود. روشنفکران ادعایشان این بود که ما می‌خواهیم حرف بزنیم، اما عملشان قاعدتا این نبود، چون نگاه نیروهای سیاسی در ایران همیشه معطوف به انقلاب بوده است، در انقلاب هم خواه‌ناخواه دوقطبی صورت می‌گیرد. یعنی تو باید بگویی من حق کامل هستم و او باطل کامل و همان بحث نور و ظلمتی که در ذهنیت ثنویت‌گرای ایرانی است بالاخره به ارث رسیده. وقتی به سمت انقلاب می‌روید، انقلاب ضرورت‌های خودش را تحمیل می‌کند و اگر خودت را حق مطلق بدانی یا معرفی کنی، کوچک‌ترین انتقادی را برنمی‌تابی، چنانکه الان نیروهایی که می‌گویند ما دنبال انقلاب هستیم، شما کمترین، ظریف‌ترین و ملایم‌ترین انتقاد را نمی‌توانید متوجه‌شان کنید، چون برمی‌گردند و لشکری برای خودشان ساخته‌اند که در این دنیای سایبری حمله و هجوم می‌آورند که این دارد با آن طرف کار می‌کند و طرف مقابلشان هم همین‌طور است. از طرفی علاوه بر اینکه به‌هیچ‌وجه انتقاد را برنمی‌تابند و خودشان را مطلق می‌کنند در سیاه‌نشان دادن طرف مقابلشان هم خیلی افراط می‌کنند، یعنی انقلابی‌گری خواه‌ناخواه مترادف یک افراط‌گرایی است و اغراق‌گویی درباره وضعیت طرف مقابلتان. وقتی شما گفت‌وگو نمی‌کنید و آرایتان در معرض نقد قرار نمی‌گیرد نسبت به داشته‌های ذهنی‌تان خیلی توهم پیدا می‌کنید و خیال می‌کنید راه‌حل دارید و هرچه منزوی‌تر می‌شوید کمتر صحبت می‌کنید، کمتر نقد می‌شود و این تقویت می‌شود. خب این اتفاق هم در اپوزیسیون افتاده و هم در پوزیسیون؛ یعنی خود حکومت است که نمی‌گذاشته تا مدت‌ها نقد کنید و فکر می‌کرده راه‌حل‌های خیلی معجزه‌آسا در آستین دارد که می‌تواند مشکل را حل کند و دیدیم که نکرده است، در مقابلش آن نیروی مقابل هم همین تصور را پیدا کرد، در حالی که سیستم از یک دوره‌ای به این نتیجه رسیده که حداقل‌هایی مطرح شود و ما می‌بینیم سطحی از انتقاد هست...

ولی همین اپوزیسیون که الان هاله تقدسی دور خودش پیچانده و از راه تبلیغات سعی می‌کند خودش را دارای راه‌حل برای آینده ایران نشان بدهد و برای خودش مصونیت نقد ایجاد کرده، حداقل بیاید حرف بزند که مشخص شود این چیست؟ من به نوبه خودم مدعی هستم هیچ یک از کسانی که مدعی‌اند در آن سوی مرزها راه‌حلی برای کشور دارند، هیچ کدام راه‌حلی ندارند ولی چون امکان طرح و انجام آن نیست. خب ما سال‌هاست نمی‌توانیم با شبکه‌های خارجی صحبت کنیم چون دیالوگ آنجا صورت می‌گیرد و به مجرد اینکه بخواهید وارد اینها بشوید اتهام امنیتی می‌خورید و یکی از اتهامات امنیتی گردن‌کلفت من هم صحبت با همین‌ها بود. در داخل هم تریبون‌های رسمی با محدودیت‌های خودشان

روبه‌رو هستند؛ تا مدت‌ها که خیلی‌ها ممنوع بودند و حالا که يك مقدار باز کرده‌اند آن طرف مقابل هرگونه حضور در این رسانه‌ها را امري خیانت‌آمیز معرفي مي‌کند و کار را بسیار دشوار کرده است. چیزی که برای من عجیب است اینکه ما از سال 76 به طور مشخص بر مولفه‌هایی مانند جامعه مدني تحمل ديگري، تساهل و تسامح نسبت به افکار و عقاید ديگران اصرار کرده‌ایم، حتي حق ناحق بودن ديگري را پذيرفتيم اما چه شد همه این دستگاہي که سعی کردیم با بدبختي بسازيم و هيچ وقت هم کامل ساخته و تعريف نشد، يك باره از هم پاشيد و همه فکر کردند این جواب نمي‌دهد؟ گويي ما این راه تجربه کرده‌ایم و جواب نداد؛ در حالی که واقعیت این است که اصلا وارد آن نشديم. کیانیان: در حوزه سیاست بله يك حاکمیت‌هایی هستند از جمله حاکمیت خودمان. آنقدر راجع به همه چیز تنگنا ایجاد مي‌کنند که بي‌خودي همه چیز سياسي ميشود. مساله حاکمیت آب يك مساله سياسي است، چون مساله اساسي کشور است. خب من به آن ورود مي‌کنم، اما نه از زاويه سياسي بلکه کمپين تشکيل مي‌دهم برای آگاهی‌بخشي و کمک‌هاي بين‌المللي به ايران برای آب، ولي به من مي‌گویند چرا در هر کاری دخالت مي‌کني؟ مي‌گویم خب من سلبريتي‌ام آقا، حرفم تا يك جاهايي برو دارد، در نتیجه کمپيني که من ایجاد مي‌کنم، مي‌توانم يك ميليون و 800 هزار امضا جمع کنم، شما نمي‌تواني و این يك سرمايه ملي است، اما ريشه‌ام را ميزنند.

زیدآبادي: ظاهراً سیاست چتر خيلي پهنی دارد؛ در جوامعی که تنوع و تكثر سياسي به رسمیت شناخته شده و NGOها و نهادهای مدني کار خودشان را مي‌کنند، معمولاً این مسائل به سیاست گره مستقيمي نخورده است؛ يعني شما مي‌توانيد در ایالات متحده یا بلژيك يك سلبريتي یا هنرپیشه قدر و مشهور باشيد، خيلي هم اسم پادشاه را ندانيد که چیست و کار خودتان را مي‌کنيد و در حوزه کار خودتان هر اشکال و مشکلي که پيش بيايد یا هر چیزی که تشخيص بدهيد به زیان مباني انسان‌دوستي شماست موضعي مي‌گیريد، انتقاد مي‌کنيد و این بدان معنا نیست که طرف سياسي شده است. متأسفانه در جوامع بسته سیاست تا عمق همه چیز نفوذ مي‌کند، زیرا بنای قدرت بر این است که تقریباً بر تمام حوزه‌ها سلطه پيدا کند و در عين حال بنای انحصاري هم داشته باشد. متأسفانه اینجا همه چیز سياسي ميشود. مشکل اینجاست که وقتی سیاست این طور دامنه‌اش پهن ميشود بسیاری از افرادی که با جنس و ماهیت سیاست و کنه تراژیکش آشنا نیستند بعداً به گونه‌ای وارد امر سیاست ميشوند که قدرت را به چالش مي‌کشند نه اینکه آن را متقاعد کنند تا حرف ديگري بزند یا راه ديگري برود یا مشکلي را حل کند یا حتي يك بسیج اجتماعي صورت بگيرد، بلکه خودشان را به عنوان جانشین

آن معرفی می‌کنند. الان به بخشی از سلبریتی‌ها این انتقاد وارد است که شما بالاخره ورزشکار یا هنرپیشه خیلی خوبی بودید، اما یک جوری با ماجرای قدرت درگیر شده‌اید که گویی خودتان را به عنوان آلترناتیو آن معرفی می‌کنید، او پایین بیاید و من بروم، خب یک درگیری و دعوا ایجاد می‌شود نه او که بالاست به این راحتی در جوامع ما پایین می‌آید و نه می‌شود با این ابزارهای دموکراتیک او را پایین بکشانیم و نه در واقع به این راحتی می‌توانید جای او بنشینید یا با کسی صحبت کنید. درست است که بخشی از دعوی سیاست قدرت است، اما همه اینها قرار است به خدمت یک جامعه‌ای دربیاید و شما بهتر عمل کنید. به نظر من این مشکلی است که الان رخ نمایان کرده و بعضی از این سلبریتی‌ها از جایگاه خودشان خارج شده‌اند. کیانیان: من یک زمانی در این گروه‌های سیاسی قبل از انقلاب و اوایل انقلاب بودم، یک نکته‌ای به نظرم رسید که سر آن خیلی به قول آن روزها با این دوستان مبارزه ایدئولوژیک می‌کردیم که شما چرا حرف هواداران‌تان را می‌زنید در صورتی که هواداران باید حرف شما را بزنند. یعنی یک مرکزیتی از یک گروه سیاسی به تدریج به جایی می‌رسید و می‌دید که اگر این حرف را نزنند و موضعش را تندتر نکند هواداران‌ش را از دست می‌دهد، پس برای اینکه هواداران‌ش را از دست ندهد موضعش را تندتر می‌کرد و وقتی موضعش را تندتر می‌کرد از جایگاه خودش خارج می‌شد و وقتی از جایگاه خودش خارج می‌شد می‌پُکید که شد و خیلی‌هایشان هم شدند. الان هم فکر می‌کنم بعضی از دوستان ما طبق چیزی که شما می‌فرمایید، هواداران‌شان هستند که آنها را به آن سمت می‌برند. اصلاً او نمی‌خواسته به آن سمت برود. خب الان در جایگاهی می‌رود که اصلاً جایگاه او نبوده است.

زیدآبادی: می‌دانید که معمولاً افراد را هواداران‌شان هدایت می‌کنند و آنها هم به یک نقطه‌هایی می‌کشانندشان که باید دائم جلب رضایت آنها را بکنند که معمولاً سلیق سطحی هم دارند؛ معمولاً آدم‌ها را سطحی می‌کنند. مشکل سیاست این است که علاوه بر اینکه باید تحت حمایت قرار بگیرید، اگر سیستم انتخاباتی هم داشته باشید و این سیستم انتخاباتی‌تان هم معیوب باشد، بعد از اینکه عوامل هم جلب کنید که به شما رای بدهند، عامیانه شدن شما خیلی به بقای‌تان بستگی پیدا می‌کند. یعنی همین نمایندگان مجلس برای ورود به مجلس مجبور هستند هزار حرف یاوه بزنند و هزار وعده تحقق‌ناشدنی بدهند تا از آن مرحله عبور کنند و بالا بروند. وقتی هم بالا می‌روند سفره‌ها را طوری پهن می‌کنند که به این راحتی نمی‌شود آن را جمع کرد. خب این همیشه می‌توانسته به عنوان یک خطر، تهدید و هشدار برای اهل سیاست باشد. هنوز نتوانسته‌ایم راجع به آفت‌های دموکراسی هم صحبت کنیم ضمن

اینکه دموکراسی بهترین مدل حکومت است.

از این بحث اگر عبور کنیم، شرایط جامعه را می بینید که خواه ناخواه شما هم فهم و تحلیلی دارید؛ ما سیستمی داریم که به نظر می آید نتوانسته خودش را حداقل (با نرم ترین عبارت هم بخواهیم راجع به آن صحبت کنیم) نیازهای جامعه را برآورده کند یا خودش را با نیازهای جدید جامعه تطبیق بدهد. حداقل این است که برای خودش دنیایی ساخته که خیلی از وضعیت اجتماعی ما منفک است و گسلی بین اینها ایجاد شده و خودش هم دچار بحران شده است. مشخصا بحران کارآمدی که بتواند مشکلات روی زمین را به طور عینی حل کند، از آلودگی هوا، ترافیک، مساله آب و جنگل و بالاخره ایجاد اشتغال درست و از توسعه ای نسبی، حداقلی یا حتی پایدار در مانده است. این فرصتی در اختیار مخالفان و دشمنانش قرار داد که از قدیم الایام هم با اینها خوب نبودند و آنها به عنوان آلترناتیو موقعیت پیدا کردند و اینها هم ظهور کردند و تنها راه را هم نوعی سرنگونی می دانند که آنها جایگزین اینها شوند بدون اینکه اجازه بدهند راجع به این هم صحبت شود، یعنی ما حرف بزنیم و... خب با چه مکانیسمی؟ چطوری و با چه متدی؟ این هم همین طور نمیشود که شما بگویید میشود. در این میان نیروهایی هستند که نه سیاستهای سیستم را تایید می کنند نه با برخی از توهّمات طرف مقابل می توانند همراه شوند و شیوه آنها را درست پیاده کنند. اینها مانند من و شما وظیفه خودشان را راه انداختن فضای نقد از راه گفتوگو و بحث قرار داده اند.

کیانیان: شما الان راجع به اپوزیسیون خارج از کشور گفتید، من هم خیلی هایشان را می شناسم. اصلا دوستان من بودند و به آنجا رفتند، آنجا يك ماجرای را راه انداختند. مثلا - ببخشید که این را می گویم چون متعلق به همین روزهاست - من گفتم جشنواره فجر را تحریم نمی کنم، اما جشنواره فجر هم نمی روم. در ضمن اینکه گفتم شما اگر جشنواره فجر را امسال تحریم کردید و نمی روید، من از زمان معجزه هزاره سوم نمی روم، چون فایده ای ندارد و رسما دولتی شده است. من به دوستان خارج از کشوری که رفتند گفتم جشنواره فجر را تحریم نمی کنم، آنها در يك رسانه هایی می نویسند و به من جوابیه می دهند، خب می دانند من که نمی توانم به آنها جوابیه بدهم، کجا پاسخ آنها را بدهم؟ همان طور که شما گفتید در رسانه های خارجی که حق نداریم این کار را بکنیم، در اینستاگرام هم بنویسم که حق ندارم، می گویند شما ارتباطات برقرار کردید. ولی من از اینجا به او می گویم که دوست عزیز، رفیق خوب من که آنجایی و البته به نظر من راهت، راهی است که قابل قبول نیست، تو چرا با آن گروه بغلیات که خارج از کشور است و می تواند با همین رسانه ها گفتوگو کند و نظراتش را به

همه رسانه‌ها بگویند حرف نمی‌زنی؟ با من حرف می‌زنی که نمی‌توانم پاسخ تو را بدهم؟ الان شاخه‌های مختلفی در خارج از کشور هست؛ خوب این شاخه‌ها چرا با هم حرف نمی‌زنند؟ چرا با هم گفت‌وگو نمی‌کنند؟ چرا نظراتشان را روشن نمی‌کنند؟ اگر مثل همند چرا کنار هم سر یک میز نمی‌نشینند؟ اگر مثل هم نیستند چرا نمی‌گویند مثل هم نیستیم؟ چرا آن شبکه فلانی که می‌خواهد ما را برای گفت‌وگو بنشانند، چرا دوتا از آنها را روبه‌روی هم نمی‌نشانند و بگویند با هم حرف بزنید؟ خوب می‌بینید آن طرف هم چه شبکه خارج از کشورش چه اپوزیسیون خارج از کشورش اصلاً با هم حرف نمی‌زنند و بعد هر کدام یک پرچم علم می‌کنند که پرچم‌شان جلوتر از خودشان است. من جشنواره فجر را تحریم نمی‌کنم زیرا اصلاً هیچ چیزی را تحریم نمی‌کنم، برای اینکه می‌خواهم با آن حرف بزنم، اگر این کار را بکنم دیگر نمی‌توانم با آن حرف بزنم، شما را هم تحریم نمی‌کنم برای اینکه بتوانم با شما حرف بزنم. تحریم یعنی برو و خداحافظ تا ابد؛ من نمی‌خواهم تا ابد با چیزی خداحافظی کنم. من فرزند سینمای ایران هستم و در سینمای ایران بزرگ شده‌ام، جشنواره فجر مدعی است که ویتترین سینمای ایران است، من مدعی‌ام که نه تو ویتترین سینمای دولتی ایرانی؛ خوب الان باید چه کارش کنم؟ بگویم هرگز با تو صحبت نمی‌کنم؟ نه من باید یک روزی جشنواره فکر را از آن سینمای ایران کنم، یعنی سینمای دولتی را کنار بکشم و بگویم تو دولت هستی، تو قدرت سیاسی، نظامی، مالی و همه جور قدرت داری؛ خوب رها کنید و بگذارید ما هم دو کلمه حرف بزنیم. یا فکر کنید در جشنواره فجر فیلم‌ها یا تولید رسانه اوج است که متعلق به سپاه است - بسیار خوب، من اصلاً نگفتم شما فیلم نسازید، بسازید - یا مال فارابی است که باز متعلق به ارشاد است. چند فیلم خصوصی هست که سرمایه خصوصی آن را تولید کرده باشد؟ هیچ. من جشنواره ارگانی را هم تحریم نمی‌کنم، البته به آنجا هم نمی‌روم، اما تحریم نمی‌کنم چون اگر این کار را بکنم یعنی باید با جشنواره فجر خداحافظی کنم، من نمی‌خواهم با جشنواره فجر خداحافظی کنم، من می‌گویم که باید من جشنواره فجر را در دستم بگیرم، یعنی سینمای ملی نه سینمای دولتی.

زیدآبادی: نادیده‌انگاری یکی از ارکان اساسی رفتار ما ایرانیان نسبت به هم است. همه دوست دارند خودشان باشند و انگار اگر دیگری رشد کرد از رشد آنها می‌کاهد. این شاید بین افراد نخبه، شاخص و سلبریتی باشد، اما در سطح دیگری از جامعه که سطح میانی است به نظر می‌آید خیلی گوش برای شنیدن هست و به ویژه آداب و ادب آن را هم رعایت می‌کنند. بالاخره باید بتوانید در گفت‌وگو حرفتان را راحت، با منطق و استلال بیان کنید و یک‌باره طرف این را به فضایی تنش‌آلود

هم نکشد. مانند مناظره‌هایی که افراد اصولگرا راه می‌اندازند؛ بولتنی را از قدیم تهیه کرده‌اند که اینجا این را گفتی و آنجا این را... آقای ایکس که شما به آن رای دادید یا ندادید این‌طور و آن‌طور گفته است. اصلاً یک چیز مزخرف یا دعوای بی‌سرانجام و بی‌حاصل می‌شود. در واقع ادب و آداب گفت‌وگو این است که حداقل تا اندازه‌ای طرف مقابل را به رسمیت بشناسید و برای او احترام قائل باشید. بگذارید حرفش را بزند و بعد نخواهید همانجا کار را تمام کند، قرار است ادامه پیدا کند.

اصلاً توقع‌شان همین است. یعنی آدم‌هایی بودند که من می‌شناختم و دور من بودند و مدام منتظر بودند من چه می‌گویم و همین را بگیرند و به عنوان تحلیل اینجا و آنجا بگویند. واقعاً این‌طور بود و حال چون این فرد به آن طرف مرز رفته فکر می‌کند الان موقعیتی دارد که از آنجا به من دستور بدهد چکار کن و چکار نکن. اما می‌گویم من که توانایی‌های تو را میدانم و از سطح فکرت آگاهم و از مجموعه استعدادها هم با تو برابرم. تو آنجا فقط می‌توانی فحش بدهی، خوب شاید من هم اینجا بتوانم فحش بدهم، منتها نمی‌خواهم. اما یک‌باره چه شد و برای چه من نمی‌توانم بر اساس رای خودم فکر کنم، کار کنم و حرف بزنم؟ آنچنان تحت فشار، منگنه و تهدید قرار گرفتم که رها کردم و با اعلام اینکه من نمی‌خواهم باشم فکر کردم تنها از این طریق می‌توانم اعتراض خودم را برسانم که بگویم من در موقعیتی هستم که نمی‌گذارند خودم باشم.

در کشور ما تمام ابزارهای مشروع حکمرانی تبدیل به امور نامشروع شده است و همه نیازهای ادامه یک حیات اجتماعی و مدنی هم ممنوع شده است. برای همین کشور به بن‌بست رسیده و من فکر می‌کنم این بن‌بست نمی‌تواند به هیچ وجه ادامه پیدا کند چون ممکن است یا کشور از هم بپاشد و دچار هرج و مرجی طولانی بشویم یا بالاجبار باید تغییری حاصل شود و هیچ‌کدام از اینها متأسفانه دست ما نیست، ولی امیدواریم بالاخره به قول مولانا سر خر را به سمت درست‌تر و بهتری کج کنند و از این شرایطی که واقعاً کشور را از هر جهت در فشار قرار داده [نجات پیدا کنیم].

کیانیان: بالاخره ما باید کاری بکنیم، همان چیزی که شما می‌گویید، آن سر خر بالاخره باید به یک طرف کج شود و اتفاقی بیفتد. از طرف دیگر اپوزیسیون ما هم همین‌طور است و آن هم سر خر را کج نمی‌کند. خوب آن وقت همان مثالی است که شما زدید، گفتید ما باید آنها را در یک پرانتزی بگذاریم که زندگی‌مان را بکنیم چون اینجا وسط وجود ندارد. من می‌گویم آن پرانتزی که به این شکل است را باید تغییر بدهیم. یعنی یک پرانتز بدهید تا ما بتوانیم یک روزی نفس بکشیم،

اما آن را هم نداریم.

کیانیان: در حوزه سیاست بله يك حاکمیت‌هایی هستند از جمله حاکمیت خودمان. آنقدر راجع به همه چیز تنگنا ایجاد می‌کنند که بی‌خودی همه چیز سیاسی می‌شود. مساله حاکمیت آب يك مساله سیاسی است، چون مساله اساسی کشور است. ولی به من می‌گویند چرا در هر کاری دخالت می‌کنی؟

زیدآبادی: وقتی شما گفتوگو نمی‌کنید و آرایتان در معرض نقد قرار نمی‌گیرد نسبت به داشته‌های ذهنیتان خیلی توهم پیدا می‌کنید و خیال می‌کنید راه‌حل دارید و هرچه منزوی‌تر می‌شوید کمتر صحبت می‌کنید، کمتر نقد می‌شود و این تقویت می‌شود.

منبع: [www.1401.com](#) 25 آبان 1401